

چرا فیلسوف نداریم؟

محسن آزموده

فلسفه مثل فیزیک و شیمی یک دانش است، یعنی مجموعه‌ای از گزاره‌ها پیرامون یک موضوع یا موضوعاتی مشخص از منظر یا منظرهایی معین، مثل هستی یا وجود از آن حیث که هستی یا وجود است و دانایی یا معرفت یا شناخت یا ارزش و... این گزاره‌ها در طول تاریخ فلسفه، توسط آدم‌هایی که فیلسوف خوانده می‌شوند در کتاب‌ها و مقالات یا به صورت گفتارهایی که دیگران ثبت و ضبط کرده‌اند، عرضه شده‌اند. بنابراین برای آموزش فلسفه می‌توان کاری را کرد که معمولاً در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌های ما در آموزش فلسفه صورت می‌گیرد. یعنی معلم یا استاد سر کلاس به ترتیب از گذشته تا به امروز اسم یک عده فیلسوف و افکار و عقایدشان پیرامون موضوعات فلسفی را بیان کند، یعنی به قول معروف فرآورده و محصول کار فلسفی یا فلسفه‌ورزی فیلسوفان را عرضه کند، اگر خودش آنها را خوب فهمیده باشد و اگر بیان شیوا و گویایی داشته باشد. البته بعضی معلم‌ها کمی پا فراتر می‌گذارند و به استدلال‌های فیلسوفان یعنی فرآیندی که برای رسیدن به آن افکار طی کرده‌اند، اشاره می‌کنند. آنچه در این شیوه آموزشی ناصواب مغفول است، شیوه فلسفه‌ورزی و روش تفکر است. در کلاس‌های درس ما از دانش‌آموز و دانشجو نمی‌خواهند که به اندیشیدن خطر کند، خودش بکوشد برای یک گزاره استدلال عقل پسند عرضه کند. آموزش فلسفه‌ورزی پیش‌کش، در بسیاری از کلاس‌ها، حتی به دانش‌آموز یا دانشجو مجال پرسش نمی‌دهند. البته اکثر استادان و آموزگاران، با تاکید بر اینکه فلسفه یعنی پرسشگری، در حرف مدعی‌اند که نسبت به هر سوالی گشوده هستند، اما در عمل وقتی دانش‌آموز یا دانشجویی سوال می‌کند، خیلی زود حوصله‌شان سر می‌رود، او را متهم به نفهمیدن و ندانستن و نخواندن می‌کنند، پرسش او را مسخره می‌کنند و خلاصه جوری برخورد می‌کنند که دانش‌آموز بخت برگشته، دیگر بی‌خیال هر پرسشی می‌شود و سوال‌هایش را در سرش نگه می‌دارد. بعد می‌پرسند چرا ما سده‌هاست فیلسوف نوآور و بزرگ و صاحب حرف جدید نداریم و چرا فلسفه‌ورزی صورت نمی‌گیرد و چرا هر چه هست، شرح و تفصیل و حاشیه نوشتن به آثار گذشتگان است؟!